مَنْ عَرَفَ نَفْسَهٗ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهٗ

کلام حضرت شیخ العالمؒ

یعنی

ریشی نامہ حصہ دوم

مرتبہ :- قاضی نظام الدین خانیاری

جسکو

فاروق اینڈ کو تاجران کتب زینہ کدل

سرینگر کشمیر نے درسنہ ۱۳۹۰ھ چھپوا کر شایع کیا

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

جناب حضرت شیخ العالم قدس سرہ العزیز زگالی خایئد رینگ بید رنگ زدند
پس بفرمانِ خدا تعالی بخط ریحان این آیت عظیم الشان مرقوم شد

یا ایھا الذین امنوا اذا قمتم الی الصّلوٰۃ فاغسلوا وجوھکم
وایدیکم الی المرافق وامسحوا برؤسکم وارجلکم الی الکعبین۔

فرض ژھوی مسلمہ ژٕہ نٕہ پور ہٕت
نرہ دوہ رمضان ترٕہ نبنت

فرض توای مسلم بالغ خرد
روزہ سی روز آمدہ فرض خدا

جملگی ہٕتند سی بالای صد
نبت سی روزہ ہم باشد خدا

سٕدہی رات دوہ ژھی رکعت
ژوہ ژھی ارکان نمازہ پرٕت

ہفدہ رکعت شبانروز لیث یاز
چاردہ ارکان ہم از فرض نماز

ژور ژھی جنازہ پکہ ول وٕنت
پانژ ورشا لوز سی کٕت

در وضو چار است از غسل بدن
در جنازہ چار تکبیرات زدن

ژور فرض آسی در طہرت
ترہی ژھی سرانس سری کٕت

شد بنای دین واسلام تو پنج
یاد بر یک کلمہ ادلی ز گنج

ژور در ژنہم کن تھاونت
ست ایمانس روزنت یٕت

در تمیم چارد در ایمانت هفت　　غافل این جمله از ایمان برفت

امنت بالله وملئکته وکتبه ورسله والیوم الاخر و
القدر خیره وشره من الله تعالی والبعث بعد الموت +

ثو ورچی مذهب ته ژرشی وت
ثو ور آی علم ته ژان کرنت

چار مذهب آمده بر هر چهار　　شد جناب بوحنیفه نامدار
بعد ازان حضرت امام شافعی　　یاد اگر گیری بلا را دافعی
احمد حنبل امام سیومین　　حضرت مالک امام چارمین
فرض علیت آمده هم علم چار　　نام هر علمی مفصل یاد دار
علم توحید آن دهم ر دزنماز　　علم حیض وطهر میدانش باز

ثو ورچی کرشی آن حضرت
بنزی دون سمارن ست

علم آبای محمد مصطفی　　هم ترا لازم ره صدق وصفا
نام او خیر الانام نوش صفات　　هر دو عالم را دجانبخش ونجات
که محمد بن عبدالله بود　　او ولد ز عبد المطلب شاه بود
او ز آل عبد هاشم او مناف　　در زهر یک حافظی محمود معاف
از خدا هر هر دم ز ما صد لک سلام　　بر رسول دآل واصحابش تمام

کن تها وزسی چه پاتش درنک
کل بزنه بانژوی ژلسی هک

گوش کن آب آمد لوح پنج　　یاد هر لوحی ترا اولی ز گنج

شوڅ لوټ مکروه ته مستعمل
مشکوک ته زانت داره ږي پک

آب د پاک آب ناپاک لپسر آب پنجم آب مشکوک آمده	آب مکروه است مستعمل دگر حاجت شرحت کنون لابد شده

شوڅه نښه ښنه کی زل چهی نږی
پونراڅ زورسم دبنو ږی

آب سه از آسمان چار از زمین	دان حلال ندو زلالند معین

ښنین بیق بنه نښه ډو څه دان بیک
پونراڅ گل نه گبوړ نراگ دزی

برف باران اوست ژاله ز آسمان آب تالاب است د چاره هم ز خاک عمق آن باشد بقدر با سنی میکنی گر ظرف آبش اندرون خوردن د غسل د وضو شد زین روا در هدایه زین اصح میخو امنت میشوی دو دست چون در آب زن خاک گم گردد ز غرقت آشکار	آب خاک از چاه و چشمه د جوی دان بی شک و بلے شبه دانی صاف و پاک گر کنی دوری بگردد کل زنی کم دهد یعنی گل دلایت بردن شک نیاری که کند پاکش هوا کز هدی ممنون احسان نمت یعنی اندر آب آن تلاب زن آب پاکش دان و میخوان یاددار

زان کر مقید مطلق سوان
برت سه اده گز نراگ ان

همچنین آب مقید مطلق است	آب بحر و نهر آب مطلق است

هم مفید نوع دیگر یاد دار … آب اثمار است زانگور و انار
زین مقید بخود نت جائز وضو … ایک جائز جامه تن را شست و شو
جنت حکمی را لسازد پاک این … مر حقیقی را نماید بالیقین
بول و غایط هر قدر سر تا بپا … گر کند آلوده جسم و ثواب را
ز آب هر اثمار شست و شوی آن … کن بدان باشی مطهر بیگمان
کاینچنین نجت حقیقی آمده … نجت حکمی از ست زینگون بهیده
یعنی از هر آب این اثمار آب … میکن از غسل جنابت اجتناب
که جنبها مطهر نیست باز … هم نه جائز در وضو بهر نماز
اینچنین اندر کتب ها دیده ام … ای سر در سینه نور دیده ام
ایک تالابیکه باشد هر کنار … ور رخ نشر عشق ذاذه یعنی از جهار

نوٹ چھوی نجاست بت میلن
رنگ تے بوی مزه نت بدلن

چون نجاست اندرون پاک شد … آب پاک تو یقین ناپاک شد
رنگ و بوی و طعم هم باید تغیر … آب و نان زین هر سه پس مردار گیر

ڑہٹو تے مانہ پہندوی نہ کھُن رُدا
یاد تھاد یا لیسنی دادی دوا

نیز شد پس خوردهٔ آنان حرام … که خدا فرمود لحم شان حرام
یعنی آن پس خورده فیل و سگ است … هر درنده نیز خوک بد رگ است
هم شرابی همره انسان شده … لب بآب بعد نوشیدن زده
در نیوشیدا است بعد از شرب جام … پس کراهیت بود نبود حرام

پس ازین ها جمله کم کن شست و شو — نی روا غسل است و نی جائز وضو
نیست استعمال شرب آن روا — یاد کن یابند تا در دست دوا

برا د ژ هغو مکروه ته گلګراه کړم
بیه بیوی داج رکټر شئے

ذله گربه بود مکروه آب — چون نه موشی خورده او ردد هم شتاب
دره شد حرمت دران هرگز مموش — زانکه در دم گربه را نخورد است موش
هم بود مکروه ذله جمله شان — که لبو را خند بگرفته مکان
یعنی آن پس خورده موش است و مار — گژدم و را سود مثل سوسمار

آب ری بیه جانور مردار
کو کړن هنده زمه بیمنی نوی

هم بود مکروه ذله طائران — کامده تحریم اندر لحم شان
آن بود پس خورده زاغ و زغن — کرگس و شاهین و باز پنجه زن
جره د بیرغ است و باشه ماکیان — گو چه گردی ماکیان را شد زبان
که وهان شان شده مردار خوار — آمده با نام شان زین در شمار
هم بشکل مرغ کاند و ماکیان — هر یکی زین طائران آسمان
ذله هر یک چرند و آمده — چون از ایشان آب پس خورده شده
آب مطلق بنود ت شام و صباح — این همه مکروه دان و مباح
آب مشکوک آمده قرب حرام — ترک آن اولیٰ تر است از حکم عام

غره ژ هغو نه کا تره ژ هغو مشکوک
زان بانه فرمان مان بالکل

آن چو پس خورده خران داشتراست
بهتر زین است و خوشتر است

رخصت در شست و شوئیت و وضو
ذلّه اولیک چون مطلق مگو

انچنین اندر خلاصه دیده ام
ای سر در سینه نور دیده ام

دان تو این را ای برادر بالیقین
باش در فرمان برّی در راه دین

نی مستعمل یہ طہرنہ وان
پاک پان کھتہ بان نہ کھنہ پاد چھل

آب مستعمل چو آب یحسن
آبد میگویمت اکنون ببین

کین دو گونه است یکے ایمر د طاق
پاک و هم پاکست کند بالاتفاق

مثل آب میوه هاشتند زان
همچو آبی شسته شد زان کلمه نان

آب این هر دو چو در آوند بود
پاک دان هم پاکیت خواهد بود

ددمین پاک است آن اعضاء بر
نی لازد پاکی عضو دگر

آن بود آب طهارت بیگمان
کرده پاکت دیگرش قادر بدان

بعد بیان مسایلات آب حضرت شیخ العالم قدس سره بیان شناختن وقت نماز فرمودند که از شرائط و فرائض نماز اوّل شناختن وقت است و نماز غیر وقت عذاب و مشر عقاب است و نماز بوقت خود گذاردن از افضل اعمال است ؛

وقتیچ نماز چھے نخنس رنده
بیوقتہ شمجنت چھے مازان

نمازی را که بگذارند بیوقت
مزاح دنونده باشد منتج سخت

نماز وقت بر گمنجت سخت است
که در دار جهنم بسته رخت است

دربیان گذاردن نماز فجر و ادائی ظهر تابستان وار داست میگویند

اسفروا بالفجر فانه اعظم للاجر ۱۲ ابردوا بالظهر فان شدة الحر من فيح جهنم رواه البخاري

تعجیل نماز در غیوم بود	مندوب بود گر بسما غیم بود

زمین ہا یہ پیشین و پیتچھ ژ ہایہ
شراونس ڈو ڈستے بادرنہ ڈایہ

سایۂ پیشین بہ پیمای ای اخی	وقت ادا را شناسای اخی
کین شناسائی ترا فرض آمده	فرض عین اندر ادا فرض آمده
وقت فجر و مغرب و عصر و عشا	روشن آسان مصلّی را خوشا
اسفروا بالفجر روشن راه رو	ابردوا بالظهر دیگر ما شنو
مستحب تاخیر فجر و مغرب است	چون سما را پرده ہائی غیمه نیست
در عشا و عصر تعجیلت ثواب	مستحب یعنی چنین اندر کتاب
نیز شناسائی وقت ظهر هیچ	مشکلی نبود نه کاری پیچ پیچ
چونکه وقت ظهر آید ترا	حصّه هفتم به پیما سایه را

بدانکه پیمودن سایۂ آفتاب برای شناختن وقت نماز مجرد بقامت آدمی نیست بلکه از خس و چوب خورد و کلان و قلم نیز ممکن است ۔ زیراکه چون آفتاب از استوا بجانب مغرب بگردد حصّه هفتمین قامت اشیا در سایۂ اصلی باید پیمود در زمینیکه مسطح باشد بغیر از نشیب و اگر مردی حصّه هفتمین سایۂ قامت اصلی اشیا نداند کف پاهای خویش به پیماید که سایۂ هفتمین انسان نیز کف پای انسان است

ابتدا یعنی ز سرطان نه کنی	سایۂ پیمای پی الله کنی
پس ز سرطان ماه شراون نام شد	ظهر نو در نیم پا ریک گام شد
در اسد مه گام نیم و دو ترا	با درت گوید کشمیری درا

آشش ساڈہ ترِی کِف کھوٗر پا یہ
کار نکہ ساڈ ژور پیر دیو پا یہ

سر تدم پانیم ماہ سنبلہ	سایہ پیما ظہر خوان با صد دلہ
ہاں بکن تلقین مردم اینچنین	یاد میمان ہم بجوٗد ایرٗ دوین
پس لمیزان ماہ گام نیم و چار	بایدت بہر نماز کر دگار
سنبلہ شد نام کشیری پاشت	کار نک میزان بباید داشت

منجہور ساڈہ شہ کِف کھوٗر سا یہ
پوہ نشہ ساڈہ آیتھ گنز رنہ آیہ

پس لعقرب ماہ گام نیم و شش	سایہ پیما چون شدی خوان ظہر دش
قوس در افزود گام نیم و دو	نیم و ہشت بر خوان نماز و کن وضو
گام ہشت و نیم یعنی قوس در	بایدت ہیمو دتا خوانی ظہر
عقربت منجہور در کشمیر یان	باشد و مر قوس پوہ آمد عیان

سایہ دار ماگس ساڈہ دہ پا یہ
پھاگنس ساڈہ ایتھ لوٗ نان آیہ

پس بماہ جدی گام نیم دہ	سایہ پیما شو بمسجد گیر دہ
پس تنزل زین بماہ دلو شد	گام ہشت و نیم یعنی ہشت بد
جدی در کشمیری آمد ماگ ماس	نام پھاگن دلو ہم زین رد شناس

ژتہرس ساڈہ شہ پیر لکھِو پا یہ
ساڈہ ژور وہکس موتان آیہ

پس بماہ حوت نیم و شش قدم	چون بہ ہیمو دی بمسجد کش قدم
دت مشہور ژتہر آمد خطاب	لفظ کشمیری رقم کن در کتاب

گام نیم و چار در ماہ حمل
پس دو یک مشہور در کشمیریان

سایہ باید کاید ت نگاہ حمل
این حمل بارشد شنوای خوش بیان

زٕ مھٹس ساڑہ تری ہار نتہ ڈابہ
یا رسول چالوی پھو موکلن پایہ

سہ قدم با نیم ہم در ثور ماہ
پس بجوزا ماہ گام نیم ودہ
ہار جوزا ماہ بہ دبہ یک دین
یا رسول اللہ ہدی در راہ نور
ای خدا ہر دم ز ما صد لک سلام

ذبیٹ تو راست و بدل داری نگاہ
سایہ باید خوان نماز و کن وضو
اولش سرطان و جوزا آخرین
دستگاری از توئی یوم النشور
بر رسول آل و اصحابش تمام

در بیان عدد فرائض ہای وضو و موکس سرہ

ژور فرضی ہو طہرت کرنس
موشولی کر ورنس سیتی

شد فرائض در وضو بتو چہار
ای مسلمان بکوا طوار کار

تھو پیرہ ستہ سیٹھہ ہوٹہ ہت چھلنس
کنہ پھترہ تا مرن وانگہ ہت سیتی

آب را باید ز رستنگاہ موی
تا دو نرمہ گوش تا زیر زقن

تا فرو دابرای آب روی
با دو کف پر کردہ رو را آب زن

نرہ زہ نہ کھور زہ ثوژ شو بہ کرنس
کھونہ ڈڈ سالے ژٹن ہت سیتی

غسل دہ دست ست دشت و شوی دوے
تا بر فقی لیک آن غسل مدین

مسح سر با غسل ہر دو پای گو
لازم دانم شناسی فرض عین

تا شتالنگ است لیکن غسل پای	فرض عزت آمده فرمن خدای

مسئله دانن مسحاه کرلس
ژور مه حصه دڈه نه کاره هیئت بپتی

مسح سر کردن بیا موزای پسر	تاج بر سرنه شب و روز ای پسر
حصه چارم نمودن مسح سر	فرض تو سازد ای معتبر
تا بگردون مسح سر با مسح گوش	سنت است و مستحب ای تیز هوش
مسح سر اندر وضو جز تاج نیست	زینه مسجد بجز معراج نیست
مسح سر آمد دوگونه هوشدار	گویمت هر دو بصفحه دل نگار
از عنابه وزکفا به اینچنین ۱	نه بهم دست شمال و هم یمین
پس سر انگشتان هر دو مس شدند ۲	تا قفا از مقدم سر کش شدند
نیم کف تا قافیه نیکو بران	نیم دیگر از پی اقبال مان
پس باذنین از دلون وزبر دون	اصبعین است بمالش رهنمون
پشت انگشتان سر گردان بران	عام زینگونه بود هم یادمان
از دیگر گویم از فتح قدیر	زین اصح مسح سر اکنون یادگیر
هر دو کف ضم کرده بردن گفت او	تا قفا از مقدم سر ای نکو
شد مجافات سبابین ناروا	هم باپهابین و کفین ناروا
بین خلاه اصل له اندر کتاب	گرچه مسح سر چنین بد رغول
تا قفا از مقدم سر چون بری	جمله انگشتان فراهم آوری
از قفا پس بازآری چون به پیش	بار سیوم بازگشت ای نیک کیش
فرض و سنت مستحب زین شد ادا	چار انگشتان نمی مانی جدا
ضم کنی یعنی بهم نهالی عز.. نیز ۳	خنصرین و بنصرین اسطی ده نیز

ضم هر چار باین هر دو کف — مالش فر دین کنی ای ذی شرف
هر دو گوش دو ابهام ران — گاه راندن زین اصابع دو روان
پس ز کاف گوش دو خنصر در آر — گو نها ابلغ شنو از بر بدار
پس باذنین بر کرانه دو رشکن — زود میرانی سبابه جان من
وز بردن گوش دو ابهام ران — گوش عام د خاص کن هم یاد مان
مسح گردن پشت انگشتان کنی — مشکلی هر جا هلی آسان کنی

قال ابن الهمام في فتح القدير شرح الهداية والمسنون في كيفية المسح ان يضع على مقدم راسه اخذا الى قفاه على وجه يستوعب اذنيه على ما تذكره واما مجافات السباحتين مطلقا ليمسح بهما الاذنين والكفين في الادبار ليرجع بهما على الفودين فلا اصل له في السنة لان الاستعمال لا يثبت قبل الانفصال والاذنين من الراس ومن الحلبي ان يدخل اصبعه الخنصرين في صماخ اذنيه اي ثقبتهما عند المسح عن ابي يوسف انه كان يفعل ذالك وهو الماخوذ لما روي انه صلى الله عليه وسلم ادخل اصبعيه في حجري اذنيه في الوضوء والمجتبى المبالغ في الدخول الصغرى في المزواة لان الصغرى اخذه بالصغار اولى او اليق +

کن طهر نه کن سنتش نهاد
انتهی سیل نه مسواک د بر شنیدناد

مر سنتهائی وضو را گوش دار — گو بیت با من زمانی هوش دار
بعد غسل هر دو ید بعد سواک — سیمین دانی تو نام ذات پاک

این دعا یعنی ز دعوات دگر | در وضو مسنون بود برخوان زبر

بسم الله الرحمن الرحیم

رب اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك رب ان يحضرون بسم الله العلي
العظيم الحمد لله على دين الاسلام والاسلام حق والكفر باطل

کوله کړه کړنهی لسته پہان ژان
استنجه تریه بهیره بهل پرت تان

بعد ازان کرده غسل دهن | آب در بینی کنی ای جان من
هست استنجا درین از چارمین | غسل هر عضو یه کرت انچنین

انهه سیت خلاله کهوره انګجن
مسحاه کننی داره هن هن

شد خلال پا ترا از پنجمین | مسح ریش و مسح اذنین همچنین

در بیان نواقض وضو فرمودند

بوز بایه بادی ده طهرت پهوټی
رنشوی مولی ژه بهیر زان

ای برادر در طهارت گوش کن | ناقضانش گویم اکنون هوش کن
بر گرفتن حضرت حق بهتر است | هر که او را بر گرفت او بهتر است

پته بر دنهه ګنیژاه ظاهر ګر حصنوی
ناله مکته ملون تا لس تان

از دو ره بیرون حدث آید ترا | شد شکسته نو وضو باید ترا
صنم کنی بازن برهنه زیرناف | تا ملاقی حشفتان شد باشکاف

بشارت شد ولی در التقا — شد وضوا شکسته ای میمون لقا
در دخول در وقت در علت خلل — بالیقین گردد چو کردی آن عمل
لیک ساز دانش در التقا — این وضو نبود فنا و بی بلقا

پکه رتهه پیل گل بر تهی پکنوی
نماز منجهه وسه ایئه سان

چارمین رحم است و پنجم خون شد — پر دهن همچون قیت بیرون شده
هفتمین قهقه کنی اندر نماز — هشتمین مستی و بیهوشی است باز

متو ناه نه عقل لته و پر گرهنوی
شو گناه تکیه وت بیه پرزان

در نوافض خواب با تکیه زده — جمله گفتم تمامی ده شده

رت پهوی مسئلس اندر ابلوی
نماوند لاگی بنی لله بان

رتبه ان زین مسئله واتی رفیع — حضرت پیغمبرت باشد شفیع

دبیان فرائض غسل گوید قدس سره

مومنو زین چهی نزی منز سرالن
شونشر ترک د هالس ثری

خوبیا کی کن که با ایمان شوی — قابل طاعات حق سبحان شوی

سرانکی سنت یا دیم تهاون
نمنی وت رحمان هاو

دیمیا خند مو منها گر — این سنتها ای بی که غسل در
حضرت رحمان بدیت ثاق بجد — هیم عناتیها شان بجود

تتمہ نشہ ناپاکی دور کراون
استنجہ سانی طہرت کراؤ

از وجود خویش ناپاکی چو دور	می کنند ونیز استنجا ئے در

نزیہ پھرہ پانس زل ادہ چھاون
کلہ بیٹھ تلہ سی نان وانناؤ

پس وضوی نام مسنون ای ہمام	پس سہ کرت شست وشوی تن تمام
از فراز سر زسا تید تا بپا	فرض یکبار است وسنت آن دو تا

ہتہ تلہ زنانہ زل وانناون
نندہ سلمانن اسکلہ باؤ

از فرود موزنا نرا انچہ پیش	غسل تن ٣ بار سر تا پا یقین
مسلمانرا مسئلات دین جلی	لونده ریشی کرد نور الدین ولی
رحمت ورضوانش حق ہم آنکی	باد نور الدین کشمیری کیسی
دایما غسل بہانتہ بیسکی	باز نان محمد تہ کن دشمنی
فقہ خواندن افضل واعلی عمل	داد کی اتش میہ ہم اندر غزل
غسل تن دہ چیز آمد ای ہمام	گوش جان داری گوئت گویم تمام
چار فرض اند وسنت ہم چہار	یک بود واجب یکے مندوب نام
فرض دانی غسل چون دفقت شود	یا بیقظہ یا میان احتلام
دو ہمین چون خشفہ اش غایب شود	از قبل یا از دو ره نا کام و کام
بعد حیض و چار مین بعد نفاس	مرزنان را آمده تاکید تام
غسل جمعہ عرفہ وعیدین ہم	سنت پیغمبر خیر الانام
وزپی احرام چارم مے کنند	حاجیان حضرت خیر الانام

غسل مرده واجب آمد گوش کن ... وہمین شد مستحب بر خاص و عام
کودکی بالغ شود یا کافری ... شد مسلمان شستنش شده تمام
با آلہی بر محمدؐ مصطفےٰ ... آل او و اصحاب او صد لک سلام

در بیان نواقض غسل فرماید

کمہ کمہ بو ز سران لازم گو
شہوت نہ قطراہ ڈٹہ سان پیو

مفسدات غسل نو گویم کنون ... بشنوی از گوش جان ای ذو فنون
چون بدفقت قطرۂ بیرون شود ... در قبل یا در دبر بشہوت رود

پتہ یا برد نہھڑ زاہ بڈ گینہ
دو لونی سران پہتو پان دیپ ہچل

نقض غسل ہر دو گردیدہ ازین ... گرچہ انزال نگشتہ ای گزین

مودس تہ لشسی نکھہ کونہ گو
زادی رستوی نہ سران لس پیو

کز بہایم لذت انسان لیسے ... شد مقدر دان چون از کسی
جار یا مردہ راگشتی قرین ... غیر انزالت نہ غسل آمد درین

سوہ منزہ لتگنے ڈیٹھتہ زاڈ
سران کرفتھہ زی دیپح ژہاڈ

محتلم گشتی چو اندر خواب نیز ... غسل تن لازم ترا شدہ العزیز

حیض فی پر سنگہ شو ذی زن
دو لونی سران گرہ نادون تن

بر زنان دو لازم وا لزم شناس ... آن دو یعنی غسل حیض است و نفاس

شد صلوتش عضو صومش را اقتضا — حق تعالی گفته زدیا هد دوتا
گر شود صایم کند حاصل گناه — از گناهان سوی حق دائم پناه
در نفاس و حیض نزد زن مرد — منع حق آمد ز صحبت دُور شو
مرد و زن را علم این شد فرض این — زین خبر یعنی ببا ید جانبین
مدّتِ حیض زنان شد ماه بماه — سه شبانروز د بود ده گاه گاه
مدّت طهرش شبانروز پهل — باشد و هم همین عدت مهل
که بود تا پانزده روز خون ورا — اندرین دو عذر دوری مرترا
تا شبه گم شونی با کافران — کافران را اندرین آمد قران
باش بر دین رسول پاک دین — کُن تلاوت حضرت قرآن بیین

ویسئلونک عن المحیض قل هو اذیً فاعتزلوا النّسآء
فی المحیض ولا تقربوهنّ حتی یطهرن فاذا تطهرن فاتوهن
من حیث امرکم الله

باشدش قبل الولادت خون حیض — بعد زادن خون بود بیرون حیض
اینچنین خونش بود یعنی نفاس — بعد هر دو غسل وی الزام شناس
استحاضنش پیش از سه بعد دهش — بعد چل هم خون بود کن آگهش
اندرین زن را اگر گردی قرین — مر ترا نبود گناهی اندرین
مستحاضه را صلوٰة و هم صیام — الزام و فرض است بر قول ثقات
بلکه چون زن گم کند ایام باز — بایدش پنجگانه غسل و هم مات
هیچ میدانی چه باشد گم شده — باز بشنو گر بگویدت آنده
گم کند ایام زن از چار چیز — گر شنیدستی دگر بشنو تو نیز
عذر زن شد اوّل مه آشکار — ده شبانروز ست بسه یادگار

بار دوم اوسطه داد خون ‌ ‌ کرت سیوم چو مه آمدن بردن
بار چهارم بی خبر بگذشد پدید ‌ ‌ از مرض جریان بس سقم پدید
منفجر دم دبدومه بادش نماند ‌ ‌ ردی نسیان هیچ ره بادش نماند
بی بپادش آمده تاریخ درون ‌ ‌ نی شود امک دم ای دلفروز
غفلتش از درد بی اندازه بود ‌ ‌ با چنین زن را بلوغ تازه برد
تا دم تطهیر باید بجان من ‌ ‌ خمس او فائتش نماز غسل تن
زان که چون از علم این نادان شده ‌ ‌ استحاضه و حیض وی یکسان شده
فرض حق بر گردن هر مرد و زن ‌ ‌ از کسل در امر یزدان دم مزن
غسل چون غسل جنابت بایدش ‌ ‌ از خدا بیم و مهابت بایدش
اندرون هر دو زن را می شناس ‌ ‌ یعنی اندر حیض و هم اندر نفاس

کینه کرتو بی نمازن
پکنی دالبجه کیسه پر بوتهه

بی نماز از انگوش اندر بیان ‌ ‌ داغ غره ما عسر تا آه فغان
اندرون شان شد بمانند جبال ‌ ‌ در قساوت بی اثر در هیچ حال

کری نراون نه کفرس مازن
کال زالنک هندن هنده ثوته

تارک طاعت شدی ای مشرکین ‌ ‌ شیوه تان شد بی نمازی بالیقین
مایل کفر بد بان لیسکا قران ‌ ‌ مانده ابد از سجده حق برکران
یعنی از کافر فنون اندر سقر ‌ ‌ بی نماز از عذاب بد بتر

دتو تهه مو هئس ته بوبس رضا
کرنس بهشته های دوهئی

آرزو لذت شهوات را	بلکه راغب گشتی و دادی رضا
از قلوب از هوائی این و آن	در نگارستان دل دیده خانه

پانڅ نمانځه کړت قضا
توه کوئی حق سزا دئی

فوت کردی هم صلوٰة خمسه را	حق تعالیٰ زین سزا بد ترا

باؤنه میانی هو میته هر تو
ونده کهی کلمه پر نے آهی

ای وجود مست من وحشی مثال	بر نخوانی غره گشتی چون غزال
کلمه را بگذاشتی غافل شدی	گو گدائی کلمه راه دل زدی

پانڅ وقت نماز پهیو کر تو
اده کس کا راه کرسے آئی

شد فراموش صلوٰة خمسه هم	گرچه کردی کار آن آه دمبدم
چون صلوت خمسه ات گم شد دا	کم از اعمالت بود راضی خدا
در صلوات خمسه ات چون شد فتور	لیک چه کردارت بود ذکر حضور

معبود پنځوی ر دد یوسر تو
تو رچی خبر اه نه کرسے آئی

نیز از عرفان چو بیجا اصل شدی	هیچ با معبود خود واصل شدی
بیخبر میری از آن عالم ترا	آگهی چیزی نه در دو غم ترا

جان چان ننه بیخه وارننه بر تو
ننه هو پکه گره . بره نی آئی

عاقبت مسکن ترا در گل بودا	روز ن در رسے وراح منزل حد

پر ز دیوان د د دان یعنی لحد
مسکن مارا است دموران جای بد

آسن جای چهی اندر مزارن
کال یاره یارن صحبت لاوی

جای بودن عاقبت اندر مزار
میشویم از یکدگر یاران جدا
در بردن دمسکن خویش د دیار
گم شود صحبت زہر د د غمزار

دُنیا دِت گو دنیا دارن
مازنه مته دیارن یلگوی راوی

دار دنیا دار دنیا دار شد
میشوی گر سیم و زرا دوستدار
میل زر کم کن که دُنیا دار شد
عاقبت کم یکنی زان هوشدار

نِشه نم زینی یم مندا گارن
لور نم تارن ته نز سلنے ناوی

طالبان حق تعالی را خوشا
کز پل فردا بگشتے شان سوار
رتبهٔ شان روز محشر شد رفیع
دادن شان مرحبا و دل خوشا
میروند و دیگرانرا هم گذار
دیگرانرا بیگمان بالحق شفیع

آ د نه گوره پیه یعنی زاگمو
چهو مت لاگمو پهلوان

ای ذلیخا سر ز حق پیچیده ام
خویش را همچون دلیر و پهلوان
در جوانی هر طرف زو دیده ام
مست و باده گو یا بودم جوان

ژندلوی نراوت ار کهور سگمو
مار نغور گلمو ینه شیطان

قطع صد دل کردم از پا
آب دادم تشنه خنجر زهره را

بهر کشتن دیو قاتل در پسیم — دیو شیطانست دمن خود بکیم

ڈه باڑ ڈچھ رچھ سیت کاتھ لگھو
داہ ڈ بھه کرموں تہ یارم پان

پر دریدم ده تن از اهل عیال — کرده صرف همت د عقل و خیال
برده ام بر خویش جور بید ریغ — خویش را کشتم بدست خود بتیغ
کس ازین ده تن نشد همراه من — بجای واویلاه درود آه من

بنده موں نه لوڑن ڈنن ته ڈیارن
نوی تھاوڑ ڈن یارن سیبتی

ای مسلمان بندهٔ مولاستی — از هوائی نفس و زن کاستی
تو بیاران محمد مصطفی — گر کنی باشی تو در صدق و صفا

بانڑ و نماز ڈیوڑ مارن
تنه بنه ڈیہان لگنی کیبتی

دایما بر صلوٰة خمسه دار — میکشدت ورنه دو زشمار
بجای قتل د موضع شور و شرارت — آنکه آن دیوان خانه محشر است

کوٹھ راین تہ مر سنکارن
کر تہ اجو نظراہ تم کٹ داتی

کوٹه رایان ابین یعنی عیان — کن نظر بر باغیان و طاغیان
قلعه ها تا آسمان افراشتند — خانها بر قلعه که داشتند
هر یکے را خاک در منزل شده — قلعهٔ تعمیر شان باطل شده

کر سکندر راج کیاه تاجدارن
تم ته امال بنه را نم سیبتی

بین سکندر شاہ ذوالقرنین نیز
ہیچ با خود برد دنیا اے عزیز

دل دت ژہنداہ خبلہ مزارن
ژمہ اکہ ژموون کہو راتی

بین بعبرت سبزہ زاری ہر مزار
کاندرون دم ز دنیا میبردیم
خاک گورستان بما یکسان کند
دیدۂ دل گریۂ کن زار زار
در شب و یا روز خاکی میشویم
کی بجز بے باک این آسان کند

بیخبرس گسہ گیہ یو گڑے
وبرت قبراہ دڑہ نے مو

تیرہ شد چشمان تو اے بیخبر
زیر خاکت عاقبت منزل بود
گشتۂ سنگین دل وہم کور و کر
تو ڈہ ات گور پر از گل بود

نکیر و منکر و الے ترڑے
تنتہ آ و لنک تان نسہ ڑی مو

ہیچ نیندیشی ز گور و ہم سعیر
گرز آتش شان بکف بہر زدن
صاعقہ شان بانگ آتش بار شان
ہیچ ہیبت نے ز منکر و ز نکیر
لرزہ ات افتد از ایشان بر بدن
ضرب دل تعذیب آلہی کار شان

پانثماز نہ تنتہ رہن رہٹی
بی نماز و ماز ڑہ لنے مو.

پس صلوۃ خمسہ انجا کار بود
ما و نادت بے نماز آیند خوند
ہیبت شان با شرار کم می نمود
پوستت کا وند و لحمت میبرند

فرض تحصیل نہ رات گیہ آد
انت کیاہ روک تو دانہ درت

فجر طالع گشت و شب کوتاہ شد — دفت دردد درود سوز آہ شدہ
نیز و کن غسل و وضو بہر نماز — خواب تا بکے زینگوین دراز
پاک شدہ مردہ سان قبل الاجل — خواب آمد قبض جان قبل الاجل

بانگ تہ صلوٰۃ چھ رٔبہ شُند ناواہ
تتہ آک پیاہ تان وعداہ دِت

بانگ و قد قامت ندائی ذوالجلال — گوُ نماز و شوندائی ذوالجلال
باخدائی ذوالجلالن وعدہ ہم — بود آری دادہ کاندر عدم
آن سجن بار امانت نبستت — سجدہ درش بان خیانت نیتت

فرض تہ سنت کرتہ مالہ آدا
تتس نہنے ناداہ دِت

فرض و سنت ہر دو از جان کن ادا — خواندت دار جنت زین خدا

فرضی کرالے کیڑ شوب آئی
مرضو نشہ زن لبستوی پالن

گر گذاری فرض آب تو فزود — رستہ شد گویا ز شقاوت وجود

ذکر تہ وظیفہ فکری آسی
ہکہ کُس کرت زہ ہس مان

در باذ کار و وظائف پی بری — کہ تواند کرد با تو ہمسری

کلمہ تجید و ندہ سی آسی
رود مُرت ادہ یہوی اند شیطان

کلمہ و تجید ل گر داری بدل — دور ابلیس است شد خوار و خجل

رِ رِ بہ غوتہ ڑُ رِ بدُ الطاف آرسی
سیت سیت پانس نیوت ایمان

دُرز طاعت باشدت الطاف بین — بیگمان ایمان بری ہمراہ خویش

رانگ تہ سکا جک نفلی گذارگ
بلنوی اسگارک صاحب جو

گر گذاری چاشت و اشراق را — نیک جستی خالق در زانی را

دُتہ نی رہیتھے نفتئی مارک
دننی لبہ ہن صاحب جو

نفس کُشتی ماندہ گر در کوہسار — بیگمان یابی ہم انجا کردگار

اندِ کُن رُوزت دن بدُ گذارگ
تارک پرت بجایہ پلنوی زُو

دُور ماندہ ز اختلاط مردمان — بگذرانی روز ماندی در امان

مانک بمانہ بدُ پیشینس
شینس نوتہ توہ آسک پڑن

گر شوی مایل نماز ظہر را — باشدت از برف صافی چہرہ را

مسُلمانس وابہ نگینس
نوِہ سیت نِنِس سُرگس کُن

حرمت آن مسلم نقش نگین — میشود در جنت الماوا قرین

رحمت محمدؐ صاحبس دینس
مرگہ دُتہ نیم تھا دُ کلماہ تھن

بر محمدؐ بعد و صلوات باد — کلمہ مائیں راہ مرگ ما بنہاد

نمازِ دیگر خوش کردگارس
ننه گنہ کارس را به درکار

از نماز عصر راضی کردگار | گر دوت آید لظلمت ہم بکار

لارن سگارُن پھو بیت سمبارس
دو ہہ اکہ لغس گرنہ لگہ ہار

گر بود کردار یار ہمنشین | جای گوہر کار گوڈی یوم دین

سیوہ بلہ گرنی ہک خواندہ کارگس
نارس سبنی ادہ گلزار

گر بود طاعت ہمیشہ کار تو | میشود گلزار روزی نار تو

شا مچہ نمازہ شمع زن زُد تک
لونک باپ تہ پورینہ نار

از نماز شام در وش شمع دار | میشوی دہم شوی رستہ ز ناز

لو نز رچ نصراہ بوز بُوزشو تک
آسکھے پیادہ بینک سوُار

کار کن کز مزد آدم خوش شود | گر بود ماشی چو راکب میبرد ر

خفتن بو کن چھنہ کینہ نصیری
خفتن پکھن پالت کیت

لے بمد ہوش ن نازان اجرت خبر | ورنہ بی خفتن شدندی خواب در

کاھُن گرہ نی گوزہ نہ گبری
سکالہ قبرہ ژہنہ تک والنہ کیت

دائما جویان دو خفتند و بسر | یک شبی باشند نائم گور در

کھلر وی دُوده سُواد کوه زانی
بیڈ گیاه زانے ناگر پَن

جلد مجل مرده میداند چه شیر میش میداند چه قدر برگ پان	از لبن چون زندگی شد ذوق گیر که چه دو یکسان پیاز و زعفران

واندرُ ژندگُ تر گیاه زانے
یم گیاه زانے شام دُخفتن

نخود چه آن حمد و نه داند جنگلے قدر شام دهم عشا داند چه یم کار ابن عبد الیطون ذکار نیست	تره آن شاخار صندولی یم به کشمیری نه جز دیو شکم باعشا و شام او در اسکار نیست

لعلچ قلوری ڈولگل زانے
یس گیاه زانے رُته پٹ وَت

قدر لعل سنگ شد عواض دان چار پا داند چه قدر راه است	فیض کان دبرد جرم رایگان یک دراه صواب و هم خطا است

شمع قدری لش گیاه زانے
مچھ گیاه زانے پانپور گت

قدر شمع تابناک نور بار سوز پروانه کجا داند هکس	کے کند چوب چراغ کوهسار همت کس را آگهی از کوه دبس

در بیان فضائل نماز فرماید

فرض چھی ژُودِ هیے نمازه ژی
برُ ہڈ پھوک نه ژنسی ہہ

در نماز تو یکایک یاد دار	چارده آمد فرائض در شمار
بیجنه دهستی ندانی نخوان سبق	فاسئلوا از عالمان فرمود حق

فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون

گر به وقتِ پر زن نه بیه پان ناف
دکوئی گر به وزه شوزه شابه نهاد

وقت طاعت می شناس اوّلا	بایدت پاکی تن صاحب دلا
سیدمینت پاک باید جای هم	که سر آن می نهی هر دو قدم

نوبه پیٹھہ ول بیه کوٹھے اپنجے
بو ته سدُ قبله تے تیتھی چھے

تا بزانو بایدت پوشش زناف	انقدر سترت نمیگرد و معاف
رو بروی قبله مانی بیخنین	گفتمت پس نیت آمد ششمین

وتھہ دنه تکبیر ته قرآن پڑه نوی
رکوعس نمنوی کوٹھنی پیٹ

پس قیام است و دران تکبیر دان	از فرائض کاولین آمد عیان
خواندن قرآن بود ازنهمین	خم شدن اندر رکوعت دهمین

وسہ ون صاحب سجده سیت سره نوی
پیٹوی بهوناه درتی پیٹ

سجده دادن آمده حادی عشر	قعدهٔ آخر نمودن ای پسر

اما مس پته کنه غم گزشه بر نوی
خدای ته رسول زکسی ھت

پیروی پیشوا آمد دگر	یاد کرده خالق دخیر البشر ٢

نمازه کینه پاڅه کله گڑھ پھره لوئی
الله سندوی نادهت گیت

نیز بیرون رفتن از خیر الکلام	نام حق هرگونه اولی والسلام

بعده فرمود قدس سره در بیان تعداد واجبات نماز

کن تهاو ښو ښو ہمه نوکره لوئی
نمازه هند باه چهی واجبار

گوش تفصیل واجبات و هم	هوش باید تو بیان من نادهم
واجبات دوازده اندر نماز	یاد کن باقی توره اندر نماز

گوڈه چهی پاک ونده الحمد پر لوئی
رکعتن رچهنے تر تیمات

اولین را ضم سوره ساختن	سوره را با فاتحه بر داشتن
سیوم این ترتیب را کردن نگاه	مردی ترتیب دان گم کرده راه

دو لون بهسن تشهد پر لوئی
گوڈه بهسنوی زان از واجبات

پس تشهد خواندن اندر قعدتین	قعده اولیت لیس ای نور عین

لوبدن سلامه سبت اند تر لوئی
لوندوی نندرک لبه در جهان

واجب آمد اولین لفظ سلام	نیکو اندر تبه در دار السلام

قنوت وترس پته کینه پره لوئی
دو لون عیدن تکبیرات

هشتمین از واجباتست قنوت
بهترین اندر دعاهستت قنوت

باز تکبیرات عیدین در نماز
وہمین تعدیل ارکانست باز

بیه جهوی تعدیل ارکان کرنوی
تهزه شایه تهده تهده پرن قرات

معنیٔ تعدیل تسکین است بین
مضطرب کم شو که تسکین است این

در بلندی فرائی خوانی بلند
هم به پستی پست بین دد شش شدند

رُت بهوی لوزه شایه لوته لوته پر لوی
یا رسول بنه تنه دادس دات

درود عالم بیکانرانیت کس
یا رسول اللہ بداد ما برس

دربیان سنن صلوٰۃ فرماید قدس سرہٗ

تها داپهٹا دهن سنّتن ژت
گوڈه اتهه تو لنے گنتے تام

بیت دهستند سنت در نماز
با دگیر دل گوش هوش باز

هر دو ید داشتن شد اوّلا
از پئ تکبیر دان صاحب لا

وچهن اتهه تهاون کهاوس پٹ
تو لنس بونه گینه خاص کیو عام

بر شمال خود نهی دست یمین
زیر ناف خویش باشد دد بین

لیک مر مردان بود این حکم خاص
یا د باید بود مر این خاص و عام

زنانه دالن پهکه وچه پٹ
پر لوی سبحانک اند تام

سنتؐ سیوم زنانرا انچنین
سینہ بر باید شمال وہم یمین

اعوذ باللہ زوہ پٹ ہرت
بسم اللہ آہین ڈِنو انجام

بچارمین سبحانک اللہ اے پسر
پس تعوذ تسمیہ آمین دگر

رکوعس ڈِسرڈن تکبیرہ ربا
انگجہ ڈَہ رت ٺھوا پچین پرٹ

خواندن تکبیر اندر خم شدن
در رکوعت پنجہ بر زانو زدن

ترپیہرہ تسبیح نہ سُم ٿھو ٿھربا
سُربا خدای نہ سبی پھی وت

سیومین تسبیح میخوانی سہ بار
ذکر کن حق را نگر تا کن آگاہ
چارمین ہموار پشت خویش دار
نگر کن در ذکر حق این است راہ

امام سمیع اللہ بیہ پرہ با
مقتدی ربنا اس رڈ نہ پت

پنجمین تسمیع میخواند امام
مقتدا را نیز خواندن بر شدہ
مقتدی را او بناشش شد تمام
گر چہ با تسمیع یکیی آمدہ

کن زنو پڈ چھوک دو شوی سُربا
رڈ ز با وتھد نہ ٹھراوہت

ربنا بہتر پسر خواندن درا
قومہ باید ہفتمین یعنی بر قرار
منفرد باشی اگر ہر دو ترا
گیر از بعد رکوع اے نامدار

بیتہ بر ونہڈ سجدن تکبیر پڑہ لوپی
لنگہ گشتہ بڈ ڈو رمز ہہ رکش کھڻ

خواندن تکبیر اندر سجده مین ران ز بطن دسا عداز پهلو بعید	باشدت مسنون شنوای لوذعین داشتن زن راچنین نه ای بعید

انهري ڏون سان گوڏه وتهرڻ لو
کُره ٽنڈا انهي قبلس کن

زش دو دست دو دزانو میکنی سوی قبله روی انگشتان پا	رد بقبله هم اصابع انگنی میکنی ای صاحب فهم وذکا

انهني ڏون منهن سجده کره لوی
ڏچهنوی پيٽ نکه وارن کن

سجده کن تیز مابین یدان	سجده در بینی به بینی ایجوان

سجدن منهن ڏون بهنواه کر لوی
تسبيح ترے ته پهيره بُن بُن

جلسه کردن تیز اندر سجده تان	رسنه کرت ربی الاعلی بخوان

ٻهنس کهاوڙ کهوڙ ڏ تهر لوی
ڏچهنوی تهاڏن ٽنڈڻي پيٽ

زش پای چپ بقعد اندرون دو مین استاده مان پای یمین	تیز مسنون آمده ای ذی فنون کون بقبله شان اصابع ششمین

قبلس کن بتهوانکجن کره لوی
اتهه سدٔ تهاڏن لسگني پيٽ

رد بقبله هم بمانی کف بران	پاکشیدن از زمین گو مرزنان

وچهنوی گن کهوڙ زنانه پهيره لوی
ٻهني ڙوزن درکني پيٽ

ہم زنانہ اشیمِش شدہ نغدہ در	کہ نشتین شان بود استین بر

درُود داہ محمد صاحبس پرہ نوی
لیس کرہ نوٹھن شفاعت

در تحیات درُود مصطفیٰ	ہفتمین مسنون شدہ ای باصفا
آن محمدؐ حامیٔ مایوم الدین	شافع ما بیگمان و بالیقین
ای خدا ہر دم ز ما صد لک سلام	بر رسُول و آل اصحابش تمام

تمام شد ریشی نامہ حصّہ دویم

اعلیٰ پریس دہلی